

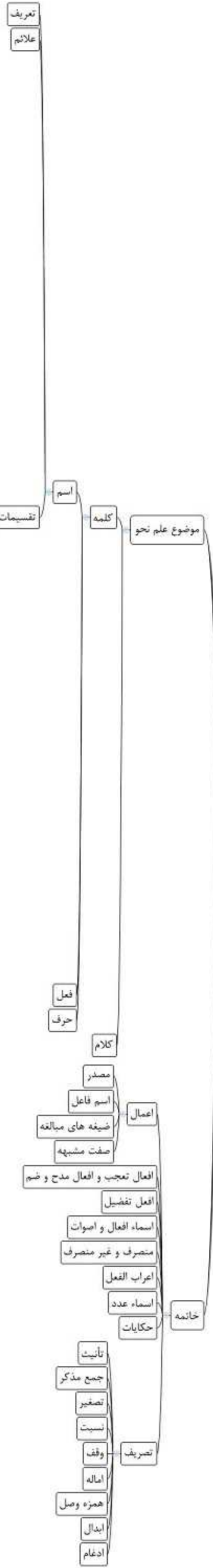
### کتاب مورد نیاز ریاضی اول

- ۱ نخوت افروز / عمومی / ریاضی اول
- ۲ جمع التواضع / عمومی / ریاضی اول
- ۳ ارزضا / عمومی / ریاضی اول
- ۴ اوغدم المانی / نهم مطالب (مستلزم اول)
- ۵ غولده تجیه / نهم مطالب و از دیار بخش دقت (دقت اقرا)
- ۶ حالت الصب (شرح استونی) / نهم مطالب و از دیار بخش دقت (دقت اقرا)
- ۷ حالت عبدالمجید ابن عقیل / عمومی / ریاضی اول
- ۸ هد از خود ایر / عمومی / ریاضی اول
- ۹ شایسته های آن / شایسته های آن
- ۱۰ آتای باجارت / کلی علم خود (استاد مجید)

### الفحو و الفات

- ۱۱ کاری که نوشتن / نهم مطالب و از دیار بخش دقت (دقت اقرا)
- ۱۲ تحقیق های مختلف / عمومی / ریاضی اول
- ۱۳ نمودار مطالب / قبل مطالعه و تدریس موضوع مورد بحث
- ۱۴ مراحل تدریس مطالب ریاضی / مطالب و تفکر در مورد این مسائل
- ۱۵ در عدالت / متن اصول ترکیب شود + ارجاع ضمایر به مراجع + ترجمه لغات
- ۱۶ تفکر در مطالب ریاضی / متن اصول ترکیب شود + ارجاع ضمایر به مراجع + ترجمه لغات
- ۱۷ مستفصل کردن ابزادات و اشتکالات

# سیوطی



به اعتبار شناسی  
معرفة  
نكرة

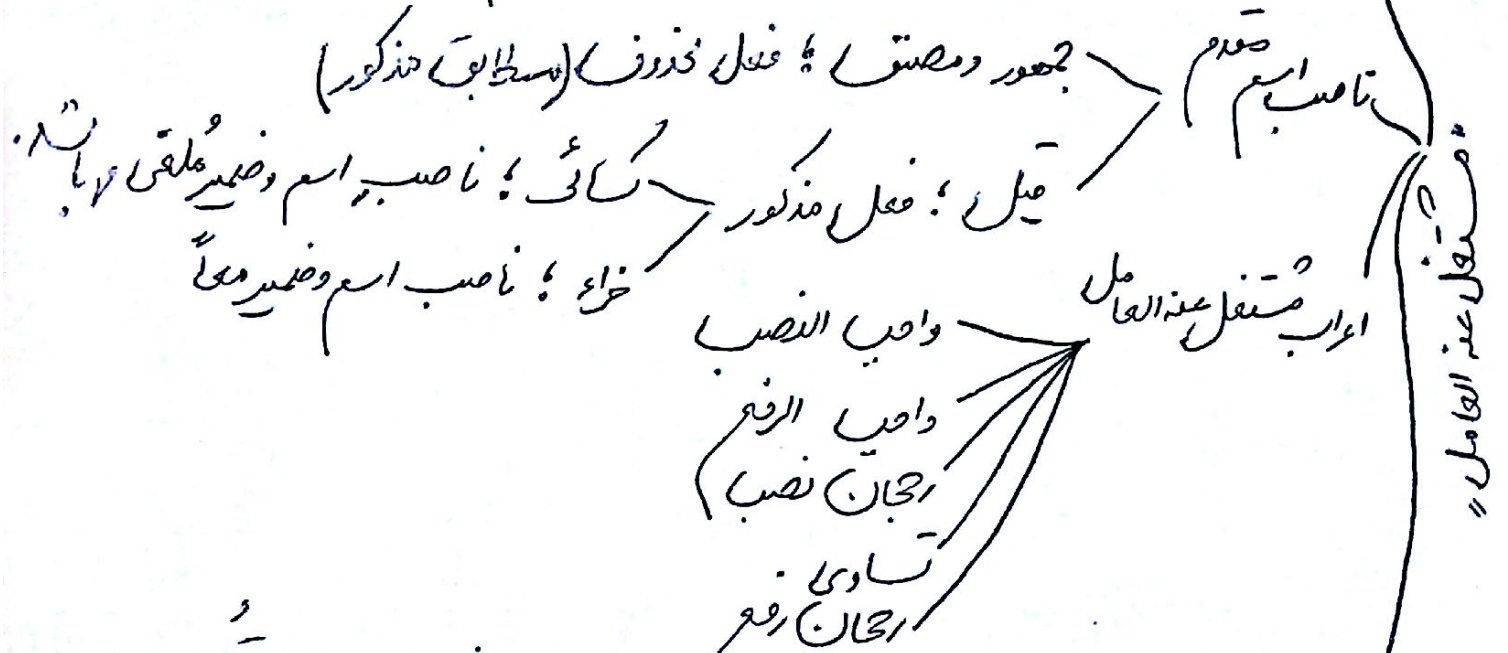
سببی

معرب

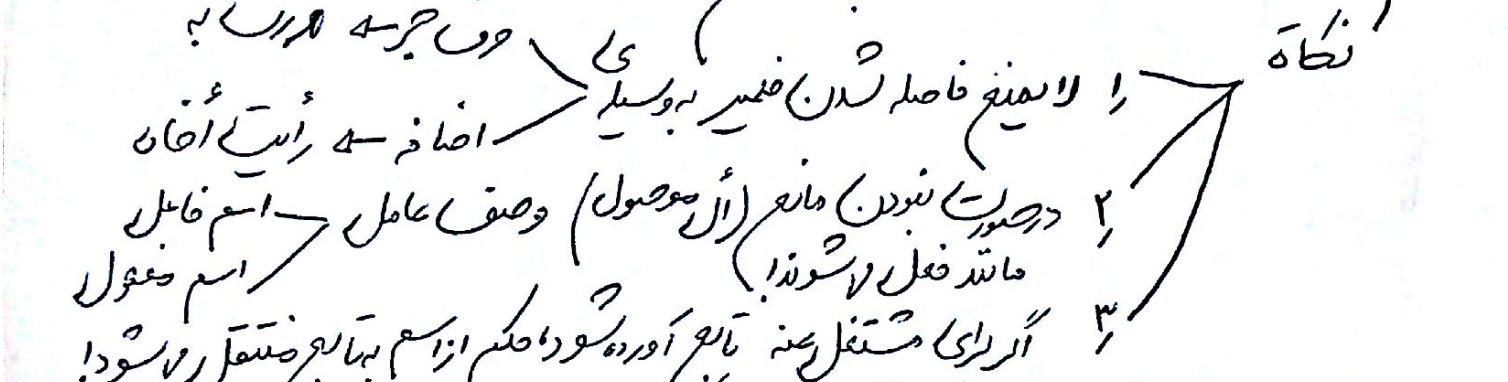


رَدًّا اِنَّمَا مَبْرُكَةٌ      رَدًّا اَضْرِبَتْهُ      رَدًّا اَضْرَبْتُهُ

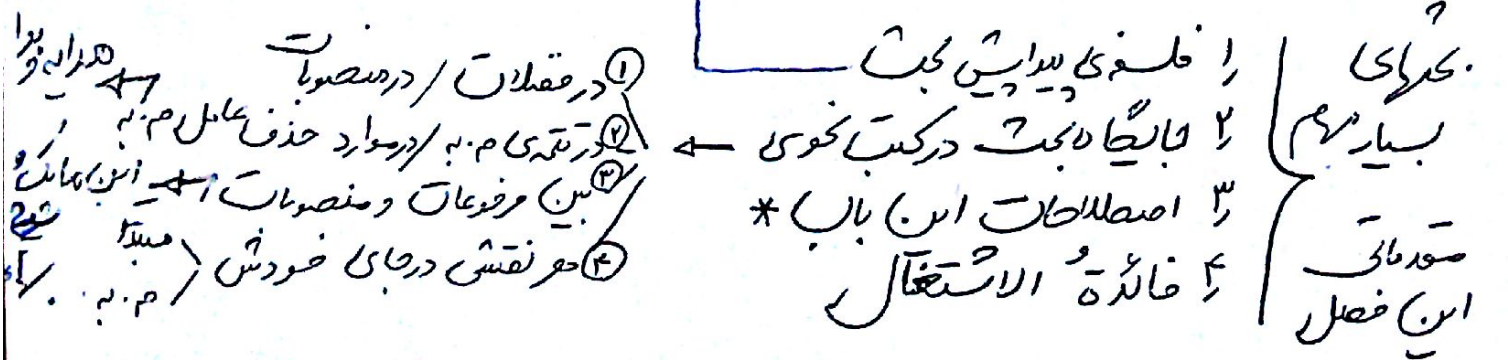
تعرّف! اسمی مَقدم شود و بعد آن فعل یا شبه فعلی بیاید که در ضمیر اسم یا سبب اسم عمل کند به طوری که اگر سبب یا ضمیر نبود در اسم مَقدم عمل می کرد!



متفعل عنده العاقل



۱- فعل مفعولی یک مفعول خود را گرفته بود  
 ۲- پیش از یک مفعول هم نمی تواند بگذرد  
 ۳- اسم مفعولی در ابتدای کلام قرار گرفته



\* الساء رفعها؛ رهنه؛ شغول؛ (مفعول منصرف) رَفَعَ الساء رَفَعَهَا  
 متفعل متفعل



واجب النصب ← اداة مختصه بفعل + متعل عنه العامل + متعل

استغراب  
حسب  
ان  
"بغير عنده"

واجب الرفع ← اداة مختصه باسم + متعل عنه العامل + متعل

متعل عنه العامل + صدارت طلب + متعل

اداة شرط  
اداة استفهام  
ماي ناصبه

متعل عنه العامل + متعل (فعل طلب)

دعا نهي امر

اداة خالي فعل + متعل عنه العامل + متعل

حسب  
ماء لا ان  
جزء استفهام (خاصه ببلد فاصل ظرف بابتد)

فعل منصرف + مجهول + عاطف + متعل عنه العامل + متعل

تأدي ← مبداء + خبر (فعل منصرف) + عاطف + متعل عنه العامل + متعل

ارجح الرفع ← غير حاد فوق (الأوليه عدم التقدير)

اواخر متعل عن العامل

واجب الرفع  
1 متعل عنه العامل + اسم فعل  
2 متعل عنه العامل + امر (فعل طلب) به مع عام

ارجح الرفع  
1 فون استفهام + فاصل (غير ظرف) + متعل عنه العامل + متعل  
2 فعل منصرف + مجهول + عاطف + فاصل + متعل عنه العامل + متعل  
3 فعل جامد + مجهول + عاطف + متعل عنه العامل + متعل

«وان الام مع التقين»



خلاصه کتب ابن الفاعل

قریب مفاعیل

و توب رعیه اهل

و توب رعیه خدا اهل

جواز و عین (تفسیرنا؛ رحمان مباح - اهل) - غیره وارد فوق

خلف م. م. ب.

فقطه؛ ۴ - ۲ مغولی و آنکه در اهل مبتدا خبر نبودند!

تعدا؛ رکن کلام است - مفاعیل افعال بر سر مبتدا و خبر

کمالند (خان و علم و ...)

خلف م. م. ب. مضموم

غیر مضموم رعیه آخر آیه قرآن  
- اجتناب در کلام  
- تفسیر مغولی

خلف و خبر

۱. م. م. ب. جواب سوال این

۲. م. م. ب. مضموم باب

خلف م. م. ب.

جائز مع وجود الترتیب - حاله

معالیه

واجب

۱. عامل محدود شرطی عامل مذکور است سود!  
(جمع بین مفسر و مفسر جائز نیست)

۲. م. م. ب. منادی واقع شود به حرف ندا!  
(جمع بین عوض و معوض صحیح نیست)

۳. در ضرب المثل

۴. جاری برای ضرب المثل

(الأمثال لا تتسیر ولا تتبدل)

نکته کلیدی  
! جمع الصواع شرح مجمع الجوامع فی النحو  
ج ۱ ص ۲۸۶  
الأفعال التي تتعدى  
إلى الثلاثة دلائل سود!

۲. حاشیه الضمان ج ۲ ص ۱۴۵  
حاشیه وصیر المتعدى لازماً أو فراً حکم اللانتم کعبه اسیاد  
مطلوبه سود!

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

- ۱. توارید عاملان بر مفعول واحد را بیصغ
- ۲. حداقل ۲ عامل باشند.
- ۳. قبل از استعمال مراد است (زایع استعمال)
- ۴. قرینه بر تعیین مراد متکلم نداشته باشیم.
- ۵. مفعول بدون عامل را بیصغ
- ۶. قابلیت عمل نداشته باشند

کسر  
فل  
راع  
رباب  
مذراع

- ۱. مفعول که بعد از عامل واقع شوند! بنا!
- ۲. عامل دوم سوگند نامک اول بنا / مفعول
- ۳. اگر مفعول طلب هستند بنی لازم و بنی بنا!

### یعنی با الشارح عمل را

به اولی بیصغ = واجب است در دومی ضمیر را بیصغ  
 = مفعولی = ضمینی و ضریبان الزام  
 غیر مفعولی = ضریب و ضریب زید  
 اولی مفعول بیصغ است! واجب است!  
 «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

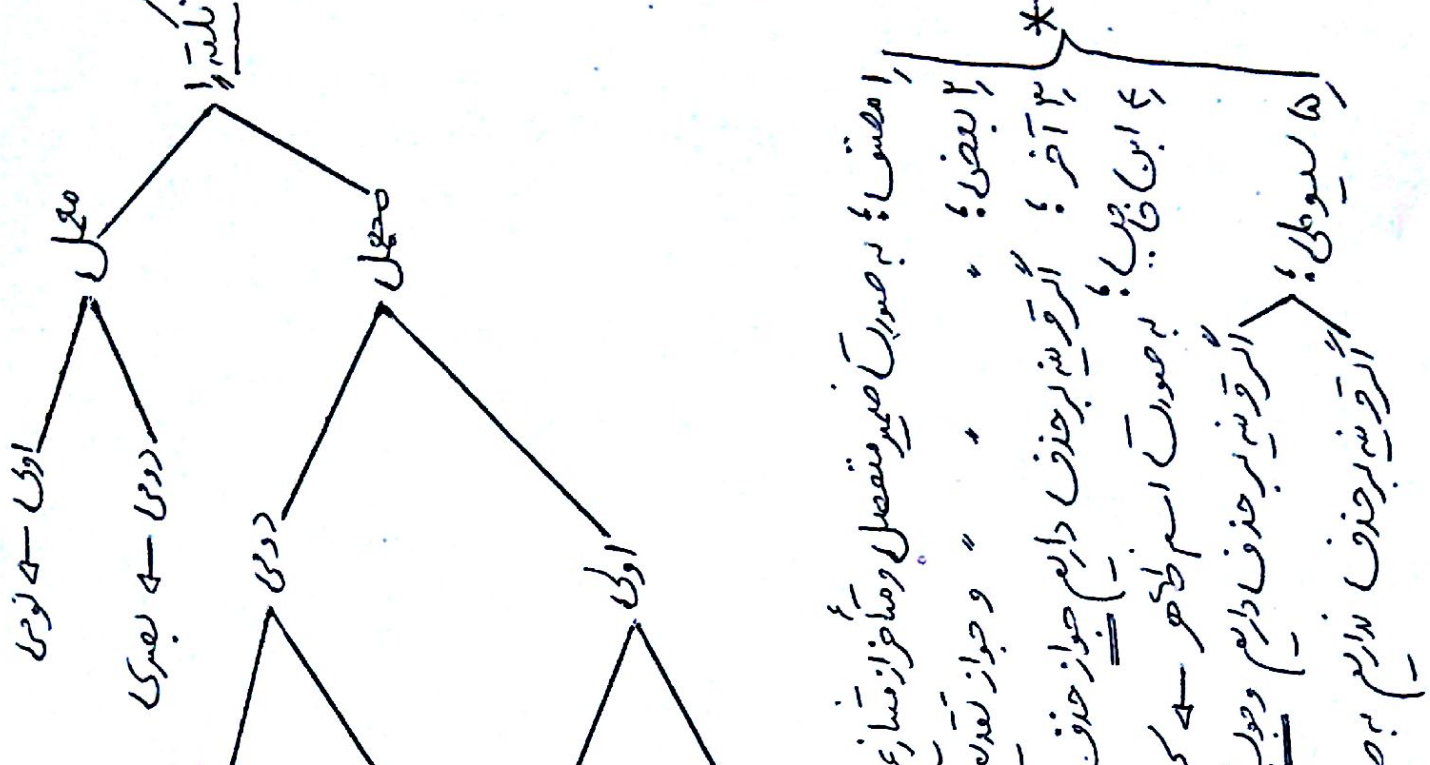
### اولی طلب غیر مفعول است!

غیر مفعول، مفعول است! \*  
 حذف واجب است  
 «ضریب و ضریب زید»

این فاعل  
 کوفتین  
 نظر بعضی  
 در دم اول = تقدیم ضمیر نیز جائز است!  
 در دم دوم و حالت بسی = افکار و ماضی واجب است!  
 مصنف! و صواب افکار و ماضی متنازع فیه



معلمة



معلم  
دوسری ← بصری  
اولی ← لوسی

معلم  
دوسری  
فاعل می خواهد ← و صوب افتخار تام و بعد از افعال  
مفعول می خواهد ← و صوب افتخار و الا نادراً ← رأیت و اکثر صیغی ابوی

اولی  
فاعل می خواهد ← و صوب افتخار تام و بعد از افعال  
مفعول می خواهد (غیر فاعل) ← و صوب افتخار و الا نادراً ← رأیت و اکثر صیغی ابوی

فضل است  
معلمه است  
معلمه است

فضل است  
معلمه است  
معلمه است

فضل است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

معلمه است  
معلمه است  
معلمه است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حون جمع بین عوض و موقوف مصدع نمی باشد! ✓

و حوب حذف عامل  
مستقل عنه العامل  
(مصدر) دلیل ←

حون جمع بین مفسر و مفسر صدیع نمی باشد!

جواز حذف عامل  
مستقل عنه العامل

در معنی و لفظ

استراط آحاد  
فقط در معنی کافراست (مصدر)

در مفسر و مفسر  
عدم استراط آحاد (نه لفظی و نه معنوی)؛ ماذا استریب؟ کتاباً اقرهه

مکان حذف مفسر  
قبل مستقل عنه العامل

بعد مستقل عنه العامل

صدقات طلب

- اداة شرط
- اداة استنزام
- عوض و تخفیف
- حروف ناسخه
- لام ابتدائیه
- ما نافی و لا نافی
- کم خبریه
- موصول
- اداة استثناء

- ۱ اوجوب نصب
- ۲ اوجوب رفع
- ۳ مختار نصب
- ۴ مختار رفع
- ۵ تادی

- ۱ اختیاری الرفع و ضابطه
- ۲ اختیاری النصب و مواضعه
- ۳ استواء الرفع و النصب
- ۴ وجوب النصب و مواضعه

- ۱ اوجوب نصب
- ۲ اوجوب رفع
- ۳ رجحان نصب
- ۴ تادی
- ۵ رجحان رفع

اصلاحی استوی

«ابن حاجب»

«ابن مالک و لیغ براء»



مرفوعات  
مفعول  
منصوبات  
مجرورات

مقدمه (= تقدی فعل / ربّی مفاعیل / شاعر عاملا

مصدر + فعل + ضمیر  
لازم  
مقدّمی

اگر مصدر + فعل + ضمیر  
مقدّمی

۱ اسم مفعول تام / فعل مقدّمی  
۲ اسم مفعول ناقص / فعل لازم

علامت فعل مقدّمی

علامت فعل لازم

معنا  
افعالی که دلالت بر طبیعت می کنند.  
- افعالی که دلالت بر تمیزی یا کثرت می کنند  
افعالی که دلالت بر معنای غیر دائمی و عرضی می کنند.  
افعالی که دلالت بر معنای مطّوعه می کنند.

وزن  
رباعی  
افعلل و ملحقان آن و افعلل (واکوفد)

افعلنل و ملحقان آن (وافعلنل)  
رباعی مزید (احرنجم)  
ثلاثی مزید  
ثلاثی ذ

حرف فاء  
\* واو مقدّمی

- ۱ حرف فاء؛ عیب حتی انت قائم \*\*  
۲ هرباب افعال؛ ذ صبت زلدا  
۳ تضعیف علین الفعل (باب تعقل)؛ فوحده

سبب و فراء؛ نصب  
اخیر بوکی؛ جر

پس  
قبل آن  
قبل آن

\*\* حذف فاء  
بقای جر در مفعول  
منصوب کردن مفعول  
منصوب بتعریف خافض  
قیاسی

تعارفياً ووجه تسميته  
انواع و اقسام  
مطلق

م. مطلق + وصف ؛ رجباً (رجوعاً) العبد  
(موصوف)  
م. مطلق + م. م. الله ؛ كبرت لبيد ذي رر  
(مضاف)  
م. مطلق + م. م. الله ؛ رجباً (رجوعاً) الله  
(م. م. الله)

تاكیدی  
توعی  
عددی

التعريف؛ اصل - مصدر / فرغ / فعل / وصف  
بعضه بصيرتوں؛ مصدر - فعل - وصف  
(اصل) (اصل) (فرغ)  
آخر؛ اصل - مصدر / فعل  
كوفون؛ فعل - مصدر  
(اصل) (فرغ)

تأسیر اصل  
(مقدم)  
اعمال م. مطلق  
مصدر  
فعل  
وصف

قاعده کلی؛ هو آنچه که با حرفه دلالت بر م. مطلق نماید.  
۱. اکل + مصدر (م. م. الله) جید کل الجید  
۲. بعض + مصدر (م. م. الله) ضربه بعض  
۳. ادق با مصدر فعل / فرغ الجدل  
۴. وصف + مصدر (م. م. الله) ربت أو  
۵. اسمی که نوع خاصی از مصدر دلالت کند است  
۶. اسمی که تعداد مصدر را دلالت کند مانند  
۷. آلت ایجاد مصدر ضربه سوطاً  
۸. ضمیر راجع به مصدر لا اعدب احد  
۹. اسم اشاره ضربه ذنک الضرب  
۱۰. اسم مصدر انقل غدا  
۱۱. اسم عین والله انبتکم من الارض  
۱۲. مصدر فعل دیر تبیل الله تبیلاً

ذکر مصداق

۲. تا بیانات م. مطلق  
۳. تثنیه و جمع م. مطلق  
۴. حذف عامل م. مطلق

اصطلاح



بعضی و در بعضی

انواع و اقسام

مطلق

عامل م. مطلق

نائب م. مطلق

تثنی و جمع م. مطلق

احكام

تأکیدی - فقط مفرد

نوعی - مفرد  
عددی - مثل جمع

حذف عامل م. مطلق

وجوبی

عامل طلبی باشد

«قیاسی»

جواری

حواجا قرینه باشد

قرینه عالی؛ قدوماً مبارکاً  
قرینه معالی؛ لیراً ریراً

امر؛ ندلاً (انذل) (لا تعقد)  
نحو؛ لا تعقد  
دعا؛ سقياً  
استفهام؛ أتوانا (أتوانی)  
(معاک الله)

مذخولین رفع داده و  
فاعلتین مورد تضرع است.

عامل خبری باشد  
سما؛ ای که جار مجاز ضد المثل شده - جدا و مکرراً

قیاسی

۱ مصدر تفصیلی؛ برا تفصیل عاقبت جمله مابعد بیاید؛ و اما صا بعد و یا فداءً

۲ مصدر مکرر؛ اگر مصدر تکرار شود و نائب از فعلی گردد که خبر بر اسم عین بود

۳ مصدر موصوف؛ اگر مصدر به وسیله الایمانها مصدر شود و نائب از فعل مستند به اسم عین باشد

۴ مصدر موصوف لنگه؛ اگر مصدر جمله را تأکید کند که معنای مصدر از ضنون جمله  
فهمیده می شود؛ له علی الف اعترافاً

۵ مصدر موصوف لغزوف؛ اگر مصدر جمله را تأکید کند که معنای مصدر از ضنون جمله جمله ای  
نمی شود بکه احتمال معنای خلاف مصدر نیز در آن می رود؛

۶ مصدر موصوف؛ اگر مصدر برای شبه استعمال شود و بعد از  
انت ابنی اصفاً

جمله ای بیاید که در آن جمله اسمی هم معنای

مصدر و نیز صاحب آن اسم موجود است؛  
لی بکاء بکاء ذات عضلة

تعریف: چیزی که به خاطر آن فعل مذکور انجام می‌شود.

مغول

ارث طبر و  
پسین اطله

مغول  
مغول

اقام موله

مغول با شد  
مغول علت فعل باشد  
از جهت زمان با عاملش مقدر باشد  
مغول با شد  
از جهت فاعل با عاملش مقدر باشد

در مغول عدم وجود  
مغول با شد به وسیله ایلی از حرف تعلیل  
مغول  
مغول

(لام افعل / مین) که  
نصب

مغول مجرد ال و اضافه  
اضربت زيدا تأديبا  
مغول  
مغول  
مغول  
مغول

مغول مع ال  
مغول  
مغول

لا أفعد الجبن عن الهنجاء  
وَأَوْزَأْتِ زُفْرًا لَأَغْدَاءِ  
جوش (لجبن) بیش از نصب آن می‌باشد

مغول  
مغول

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ

يَهَيِّظُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ



تَوْبِيحٌ؛ زَمَانٌ يَأْتِي مَعَهُ مَعْنَا فِي مَابَدِ شَيْعًا وَصَطْرًا

بِخِلَافِ يَوْمِ الْكَيْفِ مَبْدُوءِي بِخِلَافِ دَخَلَتِ الدَّارَ  
بِخِلَافِ مَذْرُوعَةٍ  
زَاكِرٌ؛ ضَرْبٌ زَنْدٌ عَمْرًا يَوْمًا  
مَعْدَرٌ؛ لَمْ يَسِرَّ؟ فَرَحًا

حامل  
زمان  
انواع نفعول فيه

جاءت في كانه  
مابه جرات ما شذجا بن وناصب  
معايير

مکان و مبهم

ظرف

اسم معناه از خود اصلی فعل ساخته می شود مثل فرس

اسم ظرف  
مستلزم  
در این نفس دیده می شود  
مبتدا  
خبر  
فاعل  
مفعول به  
مضاف الیه

ظرف و عوض  
غیر مستلزم  
است به ظرف و عند و لیدی (فقط با این مجوز  
مکان و قلیل است.

تقدیر دارد  
مصدر  
تقدیر ندارد - ذکاة الجبن ذکاة أمه (قلیل)

نیایب از ظرف

اسم عین - در ظرف زما مثل را اکلین [مدن غیبه]  
صبره بن قیس

آنچه دالّ بر  
مکان یا زمان است  
(ظرف بالمعنی الاعمّ)

زمان

مکان

مبهم  
(نامحدود)

مختص  
(محدود)

مبهم  
(نامحدود)

مختص  
(محدود)

دهر - حین

یوم - لیل

الجهات الست

ما شبه الجهات الست

مقادیر

اسم مکان  
مشتق صرفی

غیر اسم مکان  
مشتق صرفی

عاملش هم ماده با آن است

ظرف بالمعنی الاخصّ

عاملش هم ماده با آن نیست

سوق - مسجِد  
و بیت - دار

مفعول فیهِ قیاسی  
ظرف بالمعنی الاخصّ

فوق - تحت - اَمَامَ - یَمِینَ - یَسَارَ - خَلْفَ

جَانِبَ - نَاحِیَهِ

مِیْلَ - بَرِیدَ - فَرَسَخَ - جَرِیبَ

أَقَمْتُ مَقَامَهُ وَأَقَامَهُ

مفعول فیهِ سماعی  
شاذّ

زیدُ اسْتَقْرَأَ مَنَاظَ الثُّرَیَّا

أَكَلْتُ فِي الدَّارِ  
جارّ و مجرور

دَخَلْتُ الدَّارَ  
منصوب به نزع خافض  
بشرطی که متضمن (فی) باشد



شروط نصب  
۱- اسمی که بعد از واو به معنای محبت باشد و ما قبلش فعل یا شبه فعل باشد  
۲- مع

۱- فعل یا شبه فعل (ابن ماک)  
۲- واو (جوابی)  
۳- فعل محذوف بعد از واو قبل اسم (لا بینه وها) حاجت  
۴- و...

ن \*  
! رجا رفوع؛ هم عطف و هم م. مده جائز باشد ولی عطف  
ضعیف بنا بر م. كُثِّتْ أَنَا وَزَيْدٌ كَمَا لِأَخَوَيْنِ

ن  
۲- رجا زلسب؛ هم عطف و هم م. مده جائز باشد ولی عطف  
\*\*  
ضعیف بنا بر م. اِحْتُ وَزَيْدًا

۳- و جواب نصب؛

\*\*\* الف) بنا بر مفعول محبت (عطف عطف بنا بر م)  
مَالِكَ وَزَيْدًا؟

ب) بنا بر م. به را عامل محذوف (عطف و م. هم عطف)  
عَلَيْهَا تَبْنَانًا وَمَاءً بَارِدًا

ج) و جواب رفوع؛ (قسم اضار شده توسط اسم)

"نصب بنا بر م. مده ممکن باشد" تَشَارَكَ زَيْدٌ وَعَمْرُوٌّ

بیا  
مبتدا و خبر و اسم  
اسم بعد از واو

\*! اصل در واو عاطفه بودن است و هل را اصل اولی است!

\*\*۲- عطف بر ضمیر متصل در فروعی بدون فاصل قبیح است.

\*\*\*۳- عطف بر ضمیر متصل در موردی بدون اعاده یا فاصل قبیح است - شرح  
قبیح است - الفیه

لعلوة خارج نزل احلم اسمي لم يسلي الا واحوا من از حلم مما قبل (احضن مستغنى يا اخرج علمي)

مستغنى اداة استثناء مستغنى الله من متعدد

«استثنا» عبارت است از: خارج کردن چیزی - حقیقه یا حکماً - به سبب «إلا» یا یکی از نظایر آن (غیره، سیوی، نیس... ) از شی متعدد.

- ۱. ایا
- ۲. فعل یا کتب فعل قبل الا
- ۳. فعل محذوف (استغنى) - خارج

مستغنى مقدم بر مستغنى منه  
 موجب - مستغنى مستغنى (متصل و منقطع)  
 غیر موجب - امصل  
 اصل؛ اتباع  
 حوازه؛ نصب

۳. متصل منقطع - حجابو؛ و موجب نه  
 ۴. متصل؛ حوازه اما؛

مستغنى مقدم بر مستغنى منه است  
 ۵. کلام مستغنى؛ فقط نصب

۵. کلام مستغنى؛ و موجب نصب / اتباع هم سبب

۶. اصغر؛ (باید کلام مستغنى یا مستغنى باشد)؛ فو قه لفته هاستود الا در کلام مستغنى و بقد  
 عوامل اعراب داده هاستود

- ۱. جاء القوم الا زللاً
- ۲. ما جاء القوم الا زللاً / زللاً
- ۳. ما جاء القوم الا حاراً / حاراً
- ۴. حاراً الا زللاً القوم
- ۵. ما لي الا آل الحمد لله
- ۶. هل زللى الا القوم



# مستثنی

مفرغ

اعراب مستثنی به حسب عوامل فقط در کلام غیر موجب

- ما جائنی الازید
- لا تضرب الازیداً
- هل مررت الازید؟
- استفهام انکاری یا توییخی

تام

کلام موجب

منصوب مستثنی

- جائنی القوم الازیداً
- مسجد الملائكة الابلیس
- قار الازید القوم
- مستثنا منه مؤخری

کلام غیر موجب

مقدم مستثنی منه

متصل

راجح ← بدل از مستثنی منه  
مرجوح ← منصوب

- ما فعلوه الا قلیل منهم

منقطع

بنی تمییم ← منصوب یا بدل  
منصوب

- ما لهم بهین علم الاتباع الظن
- بنی تمییم: ما جاء القوم الاحمار

مؤخر مستثنی منه

راجح ← منصوب  
مرجوح ← بدل

- مالی الال احمد شیععه
- اذ لم یکن الانیبون شافع

طرح: گروه طلبگی تا اجتهاد  
طرح: استاد روح الله راسخ  
این نمونه‌ها بر اساس شعر تا این الکتراک اندوخته‌ای  
و شرح بیرونی بر آن تهیه شده است.

برای تاکید و زاید است؛ ما بعد الاكثر يا عطف بيان و بلك عطف نفي

در کلام مغرغ؛ یکی از مستثنی‌ها به درخواست عادل و مابقی مذکور  
ما قام الا زيدا الا خالدا الا اكبرا

همه‌ی مستثنی‌ها مستثنی‌هاستیم بر مستثنی‌هاستیم که در آنند؛  
و صوباً نصب همه به قام الا زيدا الا اكبرا الا اكبرا  
القدم

همه مستثنی‌ها مستثنی‌هاستیم بر مستثنی‌هاستیم که در آنند؛  
یکی مضاف بر مضاف استثناء و مابقی منصوب  
ما قام القدم الا زيدا الا اكبرا الا خالدا  
ما قام القدم الا زيدا الا اكبرا

برای تاکید  
نیازند

در کلام تام

مستثنی  
اعراب به  
الاكثر  
و  
الاحد  
و  
الاحد

اما مستثنی‌هاستیم و لغو شد خود مستثنی‌هاستیم؛ مانند مستثنی‌هاستیم اول معانی شوند  
الاكثر مستثنی‌هاستیم اول خارج از حکم مابقی مابقی هم خارج شوند (در کلام صوباً)  
الاكثر مستثنی‌هاستیم اول داخل در حکم مابقی مابقی هم داخل شوند (در کلام غیر صوباً)

اما مستثنی‌هاستیم و لغو شد خود مستثنی‌هاستیم؛

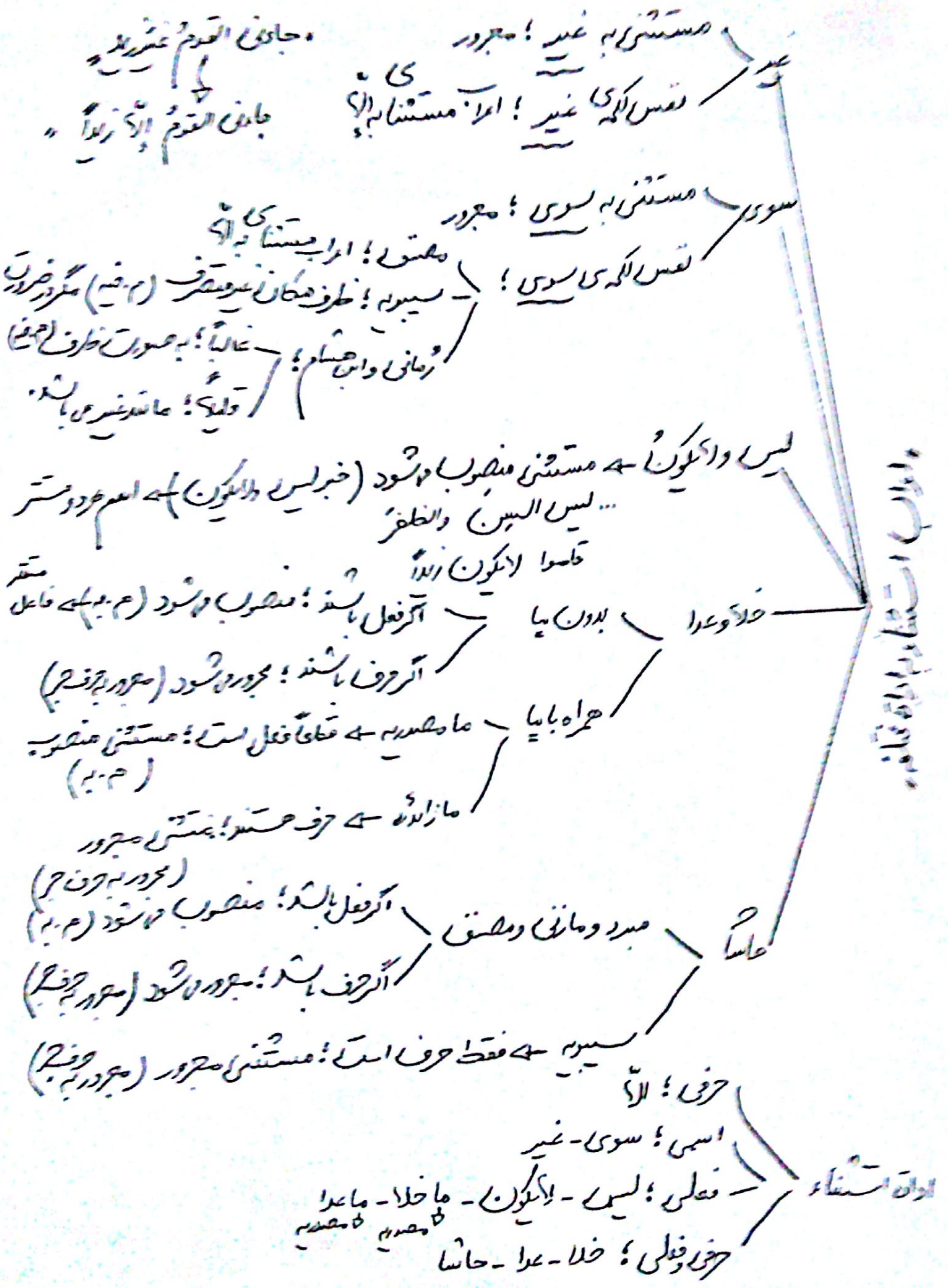
« له عندي أربعون الأعمدة الأعمدة الأعمدة الأعمدة الأعمدة »  
الف) هوبن از ما قبل خود استثناء هر شود!

ب) استثناء هر فرد (عشرین و فیه) با هم جمع هر شود و از عدد اصلی (اربعون)  
کم هر شود + استثناء هر فرد (عشرین و فیه) با هم جمع هر شود و اضافه  
به عدد حاصله (فیسف و فیه) هر شود. (سبعة و عشرین)

معنای  
مستثنی  
الاكثر



انواع استثناء در افعال





تعریف حال؛ و صفت (اسم عامل مستوف) فضله (نه مندرجه و نه مندرج) مندرج و  
 بعضی تعریف خبر  
 بعضی تعریف خبر  
 مبین هیت صاحب حالش  
 مخرج بعضی تمیزها و لغت منظره

طرح خروج لغت بصورتی  
 و مرفوعی

۱- تعریف فوق در (هر رتبه) بر یک (صفت) هم صادق است!  
 مایع؛ بر یک استعمال شده برای تشخیص رطل و بیان هیت (هم به صورت  
 ضمنی) که کند در حالی که بیان هیت خبره معنای موضوع علم حال است.  
 ۲- حال آن چیزی که منسوب باشد، است در حالی که ما حال را در خواننده یا منسوب  
 را نسبتاً نسیم و نفهمیم؛ شناخت منسوبان به شناخت حال که شناخت  
 مایع؛ معرفت حال متوقف بر معرفت نسب است ولی  
 معرفت نسب را از کلام عرب و استعمال آن در فهمیم!

۱- حال مستقل؛ و صفت غیر ثابت / کثیر الاستعمال  
 حال لازم؛ و صفت ثابت / کمی / قلیل الاستعمال  
 له / میا سیر؛ ۱- برای تاکید عاملش ۲- عاملش دلالت بر  
 سماع؛ قائماً بالقسط / حدوث و تجدید کند!

۲- حال مستوف / مؤول به مستوف - کثیر الاستعمال  
 حال جامد / غیر مؤول به مستوف - قلیل الاستعمال

«مؤول به مستوف»  
 ۱- دلالت بر تعیین قیمت کند؛ بقیه خدا بگذارد و مستوفاً  
 ۲- دلالت بر فاعله کند؛ بقیه خدا بگذارد و مقبوضاً  
 ۳- دلالت بر ترتیب کند؛ کثر زید است و سجعاً  
 ۴- دلالت بر ترتیب کند؛ تعلم الحساب یا یا یا یا و مرتباً

مؤول به مستوف  
 مؤول باشد  
 عدد باشد  
 دلالت بر تفضیل کند  
 نوعی و قسمی از ذوالحال باشد  
 فرع و تدبیر ذوالحال باشد  
 اصل باشد و ذوالحال فرع آن باشد



۱- مضاف؛ شرط حال نکره بودن است.  
 ۲- لویس و بقره؛ شرط حال مکرر بودن است.  
 ۳- کوفیون؛ متضمن معنای شرط است؛ نکره بودن در آن شرط است.  
 متضمن معنای شرط است؛ نکره بودن در آن شرط است.

حالت نکره  
 ۳  
 حالت معرفه

۴- علی المنبر المشرق؛ تأویل به نکره برداشته شود. اجْتَعِدْ وَحَدِّثْ (مُتَقَرِّبًا)

۱- لیبویم؛ سیاهی است مطلقاً ۴ زید طالع یقیناً  
 ۲- صبر؛ قیاس است از مصدر نوعی از فعلش باب ۴ جئت رضاً  
 ۳- ملئت؛ پرش  
 "قیاسی است در این موارد"

حالت نکره  
 تنقیح نکره

قیاس؛  
 ۱- بعد از اما (رطبه) بیاید ۴ اما علیاً فعالم  
 ۲- بعد از خبری که مستجاب آن است بیاید ۴ زید زهر سیر  
 ۳- بعد از خبری که مصلی به آن نماند است ۴ انت الرجل علیاً

۱- حال + ذوالحال (نکره) ۴ صوحاً طلل  
 ۲- ذوالحال (نکره) موصوف + صفت ۴ کتاب من عندنا مصدق  
 ۳- ذوالحال (نکره) مضاف + مضاف الیه ۴ أربعة أيام سواء للسائلین  
 ۴- نکره + ذوالحال ۴ ما اهللنا من قرية الا ولها کتاب معلوم  
 ۵- نکره + ذوالحال ۴ لا ینف امرؤ علی امری مسترسلاً  
 ۶- استفهام + ذوالحال ۴ هل تم عسیر باقیاً

ذوالحال نکره  
 غالبی است  
 با این مجوزات

تعریف  
 اشکال و تعریف  
 اقسام و پنجگانه حال  
 احکام  
 ی. نما کلی بحث حال

تأویف: اسم لکره صفتی معنای من است و بیان کننده داری طرف گفته می‌باشد  
 « حال خارج می‌شود »  
 « اسم لای تقی ضعیف خارج می‌شود »  
 « معنای من است! »

نائب تمیز: ذات ← در تمیزی که ابرام موجود در ذات را بر طرف می‌کند! اهدی گویند  
 فعل یا فعل  
 فعل یا فعل  
 « استقل الرأس بیاً »  
 « اهدی گویند »  
 « عدد (اهدی گویند) »

اقام ذات  
 مقدار  
 ماصت (ذات لبد اجنا)  
 کیل (ذات تغیر لبر)  
 وزن (استقل منون)  
 سبب مقدار (متقال ذره خیر لوه)  
 فرع تمیز (فدا حاتم حدلاً)

صفت اهدی  
 تمیز از ذات

ارباب تمیز  
 ذات  
 عدد و صواب ذهب  
 مقدار  
 سبب مقدار  
 فرع

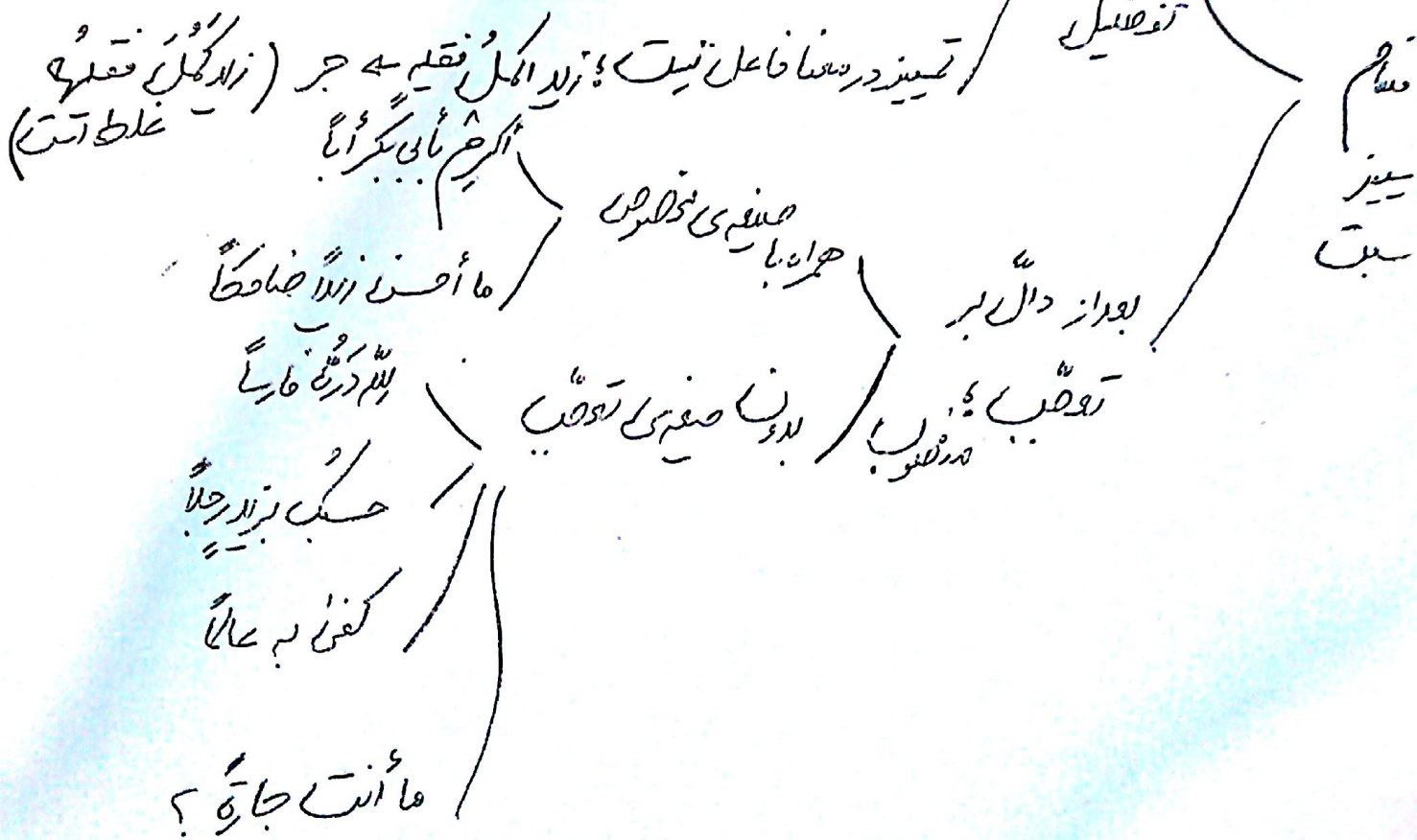
این ۴ اصابت تمیز شده اند و جواز  
 ذهب ← بنا بر تمیزیت  
 رفع ← بنا بر دلالت  
 حذف م. الل و نیابت تمیز از آن صیغ لسان  
 حذف م. الل و نیابت تمیز از آن صیغ لسان  
 جواز (از ص) لا

این ۳ اصابت تمیز شده اند



- ۱. ارض اودع روكبا (تميز)
- ۲. ذلك قصير ابراً (تميز) و
- ۳. مد حنظله عتراً / لاكثر ضللاً ولا سباً ارض (م. الله)
- ۴. من حنظله (م. ج. ر. م. م. م.)
- ۵. عندي سباً ارض (م. الله)
- ۶. هل الارض ذهباً (تميز)
- ۷. اريد اجمع الناس رجلاً / اريد اجمع رجلاً (تميز + م. الله)

تميز در معنا فاعل است؛ ائت اعلی متراً - نصب (انت رجلي متراً)







مفسر از حرف جر: من، الی، حتی، خدا، حاشا، عدا، فری، عن، علی  
هَذَا صَدْرُ رَبِّ، لَمْ، وَوَاوَا، كَانِ، بَاء

اسم  
حرف  
جر

کلمه بیرون  
دلالت بر زمان غیر مستعمل گفته

صَدْرُ  
رَبِّ  
كَانَ

مفرد = مجروران با این اسم ظاهر است

مفرد  
حرف

وَاوَا  
رَبِّ  
كَانَ  
سور در بقره یا اقصی  
این دو کلمه  
از حرف

ابتدای خبر  
ابتدای غایب در وکاف (التواقر)  
ابتدای غایب در زمان (اختلاف)

من

در کلام متنی یا منتهی یا مستقیم  
مجرور در نکره مابعد

أَرَضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ

صی - ا اشرفی غایب «سلام من حتی مطلق الفجر»

الی - ا اشرفی غایب میزث الباریحة إلى آخیر اللیل

فَلَنْتَ لِي بِهِمْ قَوْمًا إِذَا رَكِبُوا

وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. وَمَا كُنْتُ بِغَايِبِ الْقُرْبَى (لَا خَيْرَ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ)

فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعْتُكَ هَذَا بِهَذَا

وَصَلْتُ هَذَا بِهَذَا مَرَرْتُ بِرَبِّكَ

نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ

۱۰ - معنای «عن» (مجاوزت):

مانند آیه «سَأَلْنَا سَائِلِينَ بِعَذَابِ وَاقِعٍ»<sup>۱</sup>

عَيْنًا تَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا

۹ - معنای «من» تبعیضیه:

مانند آیه «عَيْنًا تَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»<sup>۲</sup>

مجرور

مجاوزت

حتى إذا أقلت سحاباً يظلالاً سفحاه ليتبد قتيب فأنزلنا به الماء

١ ما في السموات وما في الأرض

٢ انقراض: السرج للذباية

٣ تقدم

٤ وتسى لتغرؤنى ليدكرارك هرة

٥ فلا والله لا يلقى لى

٦ إن كنتم للرويا تغرؤن

لام

٧ غلبت الروم في أدنى الأرض وهم من بعد غلبهم سيغلبون

٨ دخلت امرأة النار في هرة

فـ  
على

صغرى «وعليها وعلى الفلك تخملون»

صاحبها لا تكبر زيد على عمرو

من واتبعوا ما اتلوا الشياطين على ملك سليمان

٩ استلاء  
١٠ به معنى  
١١ به معنى

إذا رضيت على بوقشير

گذر کردن چیزی از چیز دیگر

رقيت السهم عن القوس

لاؤ ابن عمك لا أفضلت في حطب

ولا أنت دباني فشخرونى

١٢ به معنى  
١٣ به معنى

عـ  
كـ

مفعول وانع من سرد

مفعول

مفعول وانع من سرد

مفعول

١٤ زيد كما لأسد

١٥ واذكروه كما هديكم وإن كنتم من قبليه لئن الضالين

١٦ ليس كمثل شي

به معنى  
فزع

«ادام معا حوس احمر»



مبتدا + خبر (مستعمل)

ما بعد موصول با - ماضی ماضی (ماریتہ مذکورہ) خبر + مبتدا «اخفش» و «زجاج»

دو ن

ما بعد فعل با - خبر + فاعل بزرگان نامہ کتب کو قیمن

اسم

ما بعد حملہ اسما با - خبر + فاعل با فاعل

اول مدت - در ماضی

جمع مدت - در غیر ماضی

اسم

فعل

مذ  
و  
مذ

حرف - ماضی ماضی (ماریتہ مذکورہ) حرف

ماضی ماضی ابتدائے

معنا

حال : خبر

من + ما - ما خصیبا لعم

عن + ما - عما قلل

ب + ما - بما تعظم

با  
نہ  
غیر کا

ما رائدہ

یا  
تقدیر  
حرف

اکثر : کافہ ؛ رہا بود الذوق

قلیلا ؛ غیر کافہ ؛ یا رہا عارۃ

اکثر : کافہ ؛ کہا گیا ہو

قلیلا ؛ غیر کافہ ؛ کہا گیا

رب + ما -

ک + ما -

کافہ

اسماء حروف جر

مدخول حروف جر

معانی حروف جر

نمای کلی  
کتاب  
حرف  
جر

اما زاده کافه

س  
سهمی  
کتاب  
حرف  
جر

بتدریج - قلیل (بله بلند)

بدر فاء - قلیل (فصلیک)

ببدوا و - کثیر (ولیل)

بدون این - قلیل (رسم در)

و ما  
اب

۲ حرف جر مدخول

حرف جر  
جایز

سپاسی (کنی الصبح) ؟

(خیر والحمد لله)، یعنی: «علی خیر

قباسی؛ یا کرم در هم استوار

قاعده؛ اگر کلمه استفهامی در جمله باشد

حکم بلافاصله بعد از آن میآید

بموجب مقدر می شود!!

و ما  
عسر